

۱- درآمد

احمد قوام، ملقب به قوام السلطنه (۱۳۳۴-۱۲۵۲ شمسی) بی شک و تردید یکی از سیاستمداران برتر عصر پهلوی ست. رجال راست‌گرای عصر پهلوی، او را حتاً «برترین» سیاستمدار عصر پهلوی می‌دانستند؛ هرچند این نظر مقبول ما نیست، زیرا ما پس از امیرکبیر زنده‌یاد دکتر محمد مصدق را برترین سیاستمدار ایران در یکصد و پنجاه ساله‌ی اخیر می‌دانیم.

احمد قوام برای راست‌گرایان، همان منزلتی را دارد که دکتر تقی ارانی و احسان طبری برای چپ‌گرایان؛ و دکتر مصدق برای ملی‌گرایان. برای هیچ شخصیت ایرانی در قرن اخیر (به استثنای آیت‌الله خمینی و دکتر علی شریعتی)، به اندازه‌ی دکتر مصدق، کتاب و مقاله (به فارسی و زبان‌های بیگانه) نوشته و منتشر نشده است. شخصیت‌های تأثیرگذار ایران از مشروطیت تا امروز به سلسله مراتب تاریخی رضاشاه، قوام السلطنه، دکتر مصدق، محمدرضاشاه و آیت‌الله خمینی هر کدام موافقان و مخالفانی داشته و دارند، اما در مجموع و با گذشت زمان، از مخالفان دکتر مصدق کاسته شده است تا به آن‌جا که محبوبیت او مورد حسد رهبران سیاسی سابق و لاحق بوده و هست. دبیر اعظم بهرامی که رییس دفتر مخصوص رضاشاه بود، گفته است که:

«رضاشاه... به رجال خوشنام مانند دکتر مصدق و مستوفی‌الممالک و موتمن‌الملک و مشیرالدوله و مدرس رشک می‌برد و مکرر می‌گفت: این افراد که هیچ کاری برای این کشور انجام ندادند، مورد احترام خاص و عام هستند ولی من که تا این اندازه به کشور خدمت کرده‌ام، باید با زور دهنان یاوه‌گویان! [یعنی نقادان!] را بشکنم.»^۱

موضوع این مقاله زندگی سیاسی احمد قوام به‌عنوان یکی از برترین شخصیت‌های سیاسی ایران در قرن اخیر است که در تاریخ معاصر، شانه به شانه‌ی رجالی چون دکتر مصدق، محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده، سیدحسن مدرس، مستوفی‌الممالک و موتمن‌الملک مشیرالدوله و امثال آنها می‌ساید.

۲- خاستگاه خانوادگی

قوام، برادر حسن وثوق (وثوق‌الدوله) عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود. این دو از سوی پدر، نوه‌ی میرزا محمد قوام‌الدوله و از طرف مادر نوه‌ی مجدالملک سینکی (صاحب رساله‌ی مجدیه) بوده‌اند. پدر این دو شخصیت سیاسی، میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه (شوهر خواهر میرزااعلی خان امین‌الدوله) بود که در عصر قاجار مشاغل مختلفی برعهده داشته است از جمله استیفای ایالت آذربایجان (ریاست مستوفیان و کارمندان وزارت دارایی)، پیشکاری والی فارس (معاون استاندار) و عاقبت حکومت (فرمانداری) شهر قزوین.^۲ به قول دکتر قاسم غنی، معتمدالسلطنه در اواخر عمر که پسران او به مقامات عالی‌ه رسیده بودند

هنوز به حکومت قزوین دل خوش می‌داشت.^۳ نیز شادروان دکتر پرویز نائل خانلری طی مصاحبه‌ای با دکتر صدرالدین الهی گفته بود که ایرج میرزا جلال‌الممالک که خود شاهزاده‌ای از قاجاریان بود، در عهد والی‌گری قوام‌السلطنه در خراسان، مجبور بود که به قوام که در پسر بچگی جزو خدام ناصرالدین‌شاه بوده است، تملق بگوید.^۴

۳- قوام در عصر قاجار

احمد قوام در سن ۱۲ یا ۱۳ سالگی، مدتی جزو پیشخدمت‌های ناصرالدین شاه قاجار (وفات ۱۳۱۳ ق) بوده است.^۵ پس از قتل ناصرالدین شاه وقتی که دایی قوام یعنی امین‌الدوله، به حکومت آذربایجان می‌رسد آن دایی این خواهرزاده‌ی نوجوان اما مستعد و خوش خط و ربط را به سمت منشی با خود به آذربایجان می‌برد و در آن تاریخ - چنان‌که رسم آن زمان بود - به لقب دبیر حضور ملقب می‌شود. سپس به خدمت عین‌الدوله درمی‌آید و لقب او به وزیر حضور ترقی می‌کند و عاقبت به لقب قوام‌السلطنه ملقب می‌شود.

قوام پس از تحصیلات ادبی و تکمیل سطوح متوسطه در سن هفده سالگی برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در دانشکده‌ی حقوق در رشته‌ی علوم سیاسی به تحصیل پرداخته اما به تکمیل تحصیلات و اخذ درجه‌ی لیسانس موفق نشد و به ایران برگشت و به خدمت مظفرالدین شاه درآمد. چنان‌که در ۱۳۲۴ ق که فرمان مشروطیت صادر شد، قوام در سمت «وزیر حضور» یعنی رییس دفتر مخصوص، فرمان مشروطیت را به خط خود نوشت.

رشد عمده‌ی سیاسی قوام‌السلطنه پس از مشروطیت شروع شد. یعنی وی قبله‌ی سیاسی خود را از دربار به مشروطه تغییر داد. فرمان مشروطیت به خط و انشاء اوست و نخستین مقام عمده‌ی او پس از مشروطیت (بلافاصله پس از فتح تهران در ۱۳۲۷ ق و فرار محمدعلی شاه و تجدید استقرار رژیم مشروطه)، معاونت وزارت داخله (مدیر کل وزارت کشور) بود، تا آن‌که بعد در ۱۲۸۹ خورشیدی وزیر جنگ و سپس وزیر کشور و وزیر عدلیه گردید و عاقبت در کابینه‌ی دوم مستوفی‌الممالک در ۱۲۹۸ ش به والی‌گری (استانداری) خراسان منصوب شد و در آن استان با قدرت بسیار حکومت کرد، چنان‌که یک شاعر خراسانی به‌نام رجب علی تجلی سبزواری (۱۳۳۸-۱۲۶۰ ش) وقتی که قوام والی خراسان بود، به زبان محلی در وصف او گفته است:

احمد قوام‌السلطنه کهرایش ار بشه

آسمور زمی منه زمی ره آسمو منه
یعنی احمد قوام‌السلطنه که اگر رأی او تعلق بگیرد، آسمان را زمین و زمین را آسمان می‌کند.

آری، در عصر استانداری قوام در خراسان بود که کودتای اسفند ۱۲۹۹ به ابتکار آبرون سایید انگلیسی به شرح خاطرات او^۶ منجر به

تحلیل سیدضیاءالدین طباطبایی به احمد شاه به‌عنوان نخست وزیر شد. سیدضیاء دستور دستگیری اکثر رجال وقت را صادر کرد و در عین حال به تمام استانداران دستور داد که خبر صدارت او و برنامه‌ی کار او را به اهالی ابلاغ کنند. اما دو تن از استانداران یکی دکتر محمد مصدق استاندار فارس و دیگری احمد قوام استاندار خراسان از پخش این خبر خودداری کردند.

مصدق در اتوبیوگرافی بالنسبه جامع خودش از آن دوره که تحت عنوان **خاطرات و تألمات** به چاپ رسیده است، شرح کاملی از آن احوال به دست داده است که منجر به فرار مصدق از شیراز و پناهندگی او نزد بختیاری‌ها در اصفهان از یک سو و دستگیری احمد قوام در فروردین ۱۳۰۰ به دست کلنل محمد تقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری مشهد از سوی دیگر شده است.

اگرچه به اثبات نرسیده است، اما به احتمال قوی یک شخصیت سیاسی و سیاست‌پیشه مانند قوام، به دلایل جاه‌طلبی‌های فردی و غرور شخصی و خانوادگی از همکاری با سیدضیاء طباطبایی خودداری کرده است تا به دلایل اصولی. چنان‌که برعکس، دلیل مخالفت دکتر مصدق چنان‌که از تلگرام‌هایی که بین او و احمدشاه رد و بدل شده است، مسلم می‌شود، بیشتر تکیه بر اصول بوده است تا منافع شخصی یا جاه‌طلبی‌های فردی.

قوام را تحت الحفظ به تهران آوردند و در تهران حبس بود که احمدشاه، سیدضیاء را از صدارت معزول کرد و در خرداد ۱۳۰۰ قوام را به‌جای او به نخست‌وزیری برگزید.

دکتر محمد مصدق که در زمان صدارت وثوق‌الدوله وقتی که احمد قوام وزیر دارایی بود، معاونت آن وزارتخانه را به عهده داشته است، درباره‌ی قوام می‌نویسد:

«قوام متصدی هر کار که می‌شد می‌خواست مردم را به چیزهای تازه‌ای متوجه کند. عکسی از مستشاران بلژیکی دیدم که در زمان وزارت مالیه‌ی او، با شال و کلاه برداشته شده بود و خواسته بفرماند که مستشاران آن قدر مطیع دولت‌اند که حتا روزهای سلام هم با لباس رسمی قبل از مشروطه انجام وظیفه می‌کنند.»^۲

قوام، عده‌ای از مستشاران امریکایی را به ایران آورد و همچنین امتیاز نفت شمال ایران را به یک شرکت امریکایی به نام «استانارد اوپل» داد.

ع- قوام در عصر پهلوی

هنگامی که قوام در خرداد ۱۳۰۰، به صدارت رسید، رضاخان سردارسپه در کابینه‌ی او هم‌چنان «وزیر جنگ» بود. قوام در ۱۳۰۲ به اتهام واهی این‌که برای کشتن سردار سپه توطئه کرده است، به دستور سردار سپه توقیف شد و پس از مدت کوتاهی حبس، به او اجازه داده شد که ایران را ترک کند و به اروپا برود. قوام بدین‌گونه از صحنه‌ی سیاست ایران به بیرون افکنده شد تا آن‌که پس از استقرار کامل رژیم پهلوی، به پایمردی و وساطت برادرش حسن وثوق نزد رضاشاه پهلوی، در ۱۳۰۷ به او اجازه داده شد که به ایران بازگردد. قوام برخلاف دیگر رجال عصر پهلوی، هم‌چون محمدعلی فروغی، علی‌اصغر حکمت و سیدحسن تقی‌زاده و چند تن دیگر که در ایام معزولی و بیکاری، به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی روی آوردند، در طول چندین سال معزولی، فعالیت فرهنگی متمرکز نداشت و در اطراف لاهیجان به باغداری و

چای‌کاری مشغول شده بود. تا آن‌که پس از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از حمله‌ی متفقین به ایران به صحنه‌ی سیاست برگشت و در مرداد ۱۳۲۱، نخست‌وزیر شد. در این دوره هم، قوام سعی کرد در برابر فشارهای روس و انگلیس به امریکا پناه برد و لذا عده‌ای از مستشاران امریکایی - از جمله دکتر میلیسبو - را دوباره برای اصلاح امور مالی ایران به خدمت گرفت که سه سال به این خدمت ادامه داد و بعد در کابینه‌ی ساعد مراغه‌ای عذر او را خواستند.^۸ هم در این دوره از زمامداری قوام بود که قانون تعلیمات عمومی (آموزش و پرورش) اجباری مجانی و نیز استقلال دانشگاه به ابتکار دکتر علی‌اکبر سیاسی آغاز شد و در کابینه‌های بعد به مرحله‌ی اجرا درآمد.

با اقتتاری که قوام داشت و تیرگی روابط او با محمدرضاشاه، چنین شایع بود که قوام قصد دارد بساط سلطنت را در ایران برچیند و حکومت جمهوری تشکیل دهد. اما ابوالحسن ابتهاج می‌گوید که «قوام معتقد به سلطنت بود، همیشه می‌خواست نخست‌وزیری با اقتتار باشد و شاه در کارهایش دخالت نکند. اما او اینها را به قیمت برکنار کردن شاه نمی‌خواست».^۹

هرچه باشد، قوام پس از چندی از صدارت افتاد و باز در ۱۳۲۴ پس از ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) در اوج ناآرامی‌های سیاسی در داخل کشور و بعد از تشکیل جمهوری‌های دست‌نشانده‌ی آذربایجان و مهاباد به صدارت رسید و با مشارکت در نجات آذربایجان، نام خود را در تاریخ ایران جاویدان کرد.

قبل از شروع به تجزیه و تحلیل نقش قوام در نجات آذربایجان، مناسب می‌دانم که چند خاطره راجع به او که از سه تن از رجال سیاسی و فرهنگی عصر محمدرضاشاه شنیده‌ام، برای شناسایی بهتر قوام در این‌جا به‌صورت مقدمه بنویسم:

اول، نویسنده، سال‌ها قبل، از شادروان دکتر احمد هومن که یکی از رجال صاحب‌نظر ایران بود و پس از سیدهاشم وکیل، رییس کانون وکلای دادگستری شد، پرسیدم به‌نظر شما مهم‌ترین شخصیت سیاسی ایران در عصر پهلوی‌ها چه کسی است؟ مرحوم دکتر هومن بدون هیچ‌گونه تردید و تأملی گفت: قوام‌السلطنه!

دوم، مرحوم دکتر نصرت‌الله کاسمی که او نیز از رجال ادبی و سیاسی ایران بود، مرا گفت که در ۱۳۲۴ قوام پس از حکیم‌الملک در برابر موتمن الملک، نامزد صدارت بود. اظهار تمایل مجلس به نخست‌وزیری قوام یا موتمن الملک تقریباً مساوی بود. دوستان قوام، او (کاسمی) را که از ساری نماینده بود، به خانه‌ی قوام بردند؛ او دید که قوام بر میلی سه نفره، یک تنه می‌نشست و کسی را حق جلوس در نزدیکی‌های او نبود و همگان برای او حریم قائل بودند. رأی کاسمی در اظهار تمایل به قوام بسیار موثر بود و عاقبت قوام با رأی اکثریت نمایندگان (۵۳ رأی در برابر ۵۱ رأی) به صدارت رسید.

کاسمی اضافه کرد که قوام کسی بود که روابط او با همه حتا با دربار و خاندان سلطنت هم، با بقیه‌ی رجال، نخست‌وزیران و وزرا فرق داشت. از جمله در عهد نخست‌وزیری او، دکتر منوچهر اقبال از قوام به جلسه‌ای برای ملاقات با اشرف پهلوی دعوت کرده بود. من (دکتر کاسمی) و اقبال و تنی چند از نزدیکان اشرف پهلوی، منتظر برخورد این دو شخصیت بودیم. تا آن‌که قوام که اشرف پهلوی و اهل مجلس حضورش را انتظار می‌کشیدند، وارد شد و موقرانه روی اشرف پهلوی را بوسید و گفت: شما مثل دختر من اید. احدی از نخست‌وزیران در ایران

با اشرف چنین معامله‌ای نمی‌کرد و نمی‌توانست بکند. باز به همین دلیل بود که محمدرضا شاه با این که از عصر رضاشاه القاب ملغی شده بود، پس از نجات آذربایجان لقب «حضرت اشرف» به قوام داد. با این همه وقتی که اقبال از قوام خواهش کرد که حکمی را که مطلوب اشرف پهلوی بود، تصویب کند. قوام آن را بی‌مضایقه و چون و چرا امضا کرد. سوم، دکتر علینقی کنی، یکی دیگر از رجال سیاسی و فرهنگی برای من نقل کرد که پدرش (نوه‌ی حاج ملاعلی کنی)، قوام السلطنه را وصی خود قرار داده بود و قوام رونوشتی از وصیت‌نامه‌ی معهود را خواسته بود. دکتر کنی گفت من شبی رونوشت وصیت‌نامه را نزد قوام بردم و در خدمت او بودم که خبر دادند هژیر نخست‌وزیر وقت آمده است، من از اتاق قوام بیرون آمدم که مزاحم نباشم، اما از بیرون در هژیر را دیدم که در برابر قوام که بر روی میبل خود نشسته بود، هم‌چون مرئوسی بر پای ایستاده است.

باری، قوام، به‌حدی در روابط خود مستقل و مقتدر عمل می‌کرد که دو تن از اعضای کابینه‌اش یعنی الهیار صالح و دکتر بهرامی را به جرم این که بدون اطلاع وی با شاه ملاقات کرده بودند، از کابینه اخراج کرد. شک نیست که قوام به تصدیق دوست و دشمن، شخصیتی بسیار موثر، مقتدر و مقاوم بوده است و بهترین نمونه‌ی اقتدار او در روابط وی با محمدرضا شاه در مسأله‌ی زندانی کردن یکی از آنگلوکیل‌های مشهور (میرزا کریم‌خان رشتی خان‌اکبر)، نمایان است. در این باره، از احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) نقل کرده‌اند که:

من در یکی از روزهای تابستان ۱۳۲۴ در وزارت خارجه که مقر نخست‌وزیری بود، در خدمت قوام بودم که وی دستور دستگیری کریم‌خان رشتی (خان اکبر) را به سرتیپ صفاری رییس شهربانی وقت داد. اما صفاری پس از ترک اتاق، دوباره به فاصله‌ی کمی وارد شد و با احترام و کمی هم تردید گفت: «قربان حکومت نظامی‌ست در صورتی که قرار باشد کسی توقیف شود، بایستی از طرف آن‌ها اقدام گردد، من رییس شهربانی هستم، من چه کاره‌ام که بتوانم کسی را توقیف کنم» و بعد با احترام ساکت ایستاد...

قوام در حالی که کاملاً عصبانی به‌نظر می‌رسید، دسته‌ی یادداشتی را که روی میز بود، برداشت و خطاب به صفاری مطلبی نوشت و سپس نوشته را که هنگام جدا شدن از دسته‌ی یادداشت «مارک» آن پاره شده بود، به طرف صفاری دراز کرد و گفت: طبق این دستور کتبی «نخست‌وزیر» شما باید او را توقیف کنید. صفاری هم یادداشت را گرفت و پس از ادای احترام نظامی اتاق را ترک کرد. و در نتیجه کریم‌خان دستگیر شد.

سپهر ادامه داده است که: «از تصادف روزگار، حدود یک ماه بعد روز دیگری من و مرحوم سید محمدصادق طباطبایی (رییس مجلس شورای ملی) با قوام ناهار می‌خوردیم. ساعت حدود دو بعد از ظهر بود. قوام گفت امروز باید به دربار بروم، شاه خواسته او را ببینم و بعد در این مورد گفت: امروز شاه خواسته است که به دیدنش بروم چون می‌دانم کاری ندارد و تنها هم نمی‌خواهم باشم، شماها هم بیایید.»

با این که ما علاقه‌ای به این همراهی نشان ندادیم، مع‌ذک قوام اصرار کرد که همراه او برویم. هنگام ورود به دفتر، شاه از این که قوام دو نفر را همراه آورده بود، بسیار ناراحت شد و به همین دلیل پس از مدتی صحبت‌های مختلف روی به قوام کرد و گفت: من با جناب اشرف کاری خصوصی دارم. در

صورتی که آقایان (اشاره به ما) مطلب خاصی ندارند اجازه بدهید خودمان صحبت کنیم. در حالی که ما عازم حرکت کردن بودیم، قوام به‌تندی گفت: «ما مطلب خصوصی نداریم. آقایان با من آمده‌اند و من با آن‌ها کار دارم، اگر مطلبی هست بفرمایید این آقایان که غریبه نیستند» و بعد هم با اشاره به ما گفت: «ایشان که وزیر هستند و ایشان هم که رییس مجلس و هر دو مورد اعتماد...»

به هر حال ملاقات در یک محیط سرد مدتی دیگر ادامه پیدا کرد، تا سرانجام قوام از جای خود بلند شد و گفت: اگر فرمایشی ندارید، مرخص می‌شویم و بدون آن که توجهی به شاه بکند به راه افتاد...

رسم تشریفات این بود که شاه بایستی در جلو و ما در پشت سر او حرکت می‌کردیم. به همین جهت وی (شاه) ناچار شد از جای خود برخیزد و در جلو ما به راه افتد و همین کار را هم کرد. ولی هنگامی که به درگاه اتاق دفتر رسیدیم، توقف کرد و در حالی که دو دست خود را به طرف در گرفته بود و مانع خروج قوام از اتاق می‌شد، گفت: «من از جناب اشرف خواهشی دارم که می‌خواهم قبل از بیان آن، قول مساعد در پذیرفتن آن را بدهید.»

ولی قوام بدون تأمل دست شاه را کنار زد و در حال عبور گفت: «من تا چیزی را ندانم نمی‌توانم قولی بدهم، و به راه خود ادامه داد، که شاه ناچار دوباره به راه افتاد و این بار در مدخل سالی که باید ما را ترک می‌کرد، یک بار دیگر خواهش خود را تکرار کرد، و گفت «اطمینان دارم جناب اشرف...» که قوام حرفه را قطع کرد و گفت: من می‌دانم شما چه می‌خواهید. آن آدم با مادر و خواهر شما بر ضد من تحریک می‌کند، همان بهتر که در توقیف باقی بماند و سپس با سردی با شاه دست داد... ما هم ادای احترام کردیم و از کاخ خارج شدیم.

مرحوم سپهر می‌گفت: «هیچ وقت قیافه‌ی شاه را فراموش نمی‌کنم که چه‌گونه درخواست می‌کرد و قوام کوچکترین اعتنایی به حرف او نکرد...» به هر حال پس از سوار شدن به ماشین قوام گفت: «او می‌خواهد من، کریم رشتی را رها کنم که بر ضد من توطئه کند ولی من فعلاً این کار را نخواهم کرد و او هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند!»^{۱۱} مهم‌ترین ادوار نخست‌وزیری قوام، یعنی اوج هنر و کوشش سیاسی او در بالاترین مقام سیاسی، دو مقطع است:

اول، در ۱۳۲۴ که تا آن زمان قسمتی از خاک ایران هنوز در اشغال روسیه‌ی شوروی بود و قوام با مهارت توانست در باب اعطای امتیاز نفت شمال ایران به دولت شوروی، استالین را فریب دهد. در همین دوره بود که قوام به تأسیس «حزب دموکرات ایران» (در برابر «حزب توده» و حزب دموکرات آذربایجان) پرداخت.

دوم، در ۱۳۳۱ که دکتر مصدق به دلیل آن که شاه مسوولیت وزارت جنگ را به شخص مصدق واگذار نکرد، از نخست‌وزیری استعفا کرد و شاه هم به اغوای دکتر احمد هومن (معاون وزارت دربار) و دکتر سیدحسین امامی (رییس مجلس شورا) برای قوام، فرمان صدارت صادر کرد. ولی بر اثر قیام ۳۰ تیر به حمایت مصدق، قوام مجبور به استعفا شد.

۵- قوام السلطنه و نجات آذربایجان

دولت‌های انگلیس و آمریکا که به همراه شوروی ایران را در اشغال نظامی خود داشتند پس از شکست آلمان و متحان وی و نهایتاً تسلیم ژاپن، تصمیم گرفتند نیروهای نظامی خود را حداکثر تا روز سیزدهم اسفند ۱۳۲۴ (دوم مارس ۱۹۴۶) از ایران خارج کنند. اما شوروی از یک

سو به قصد بهره‌برداری سیاسی از حزب توده و کوبیدن میخ کمونیسم در ایران و از سوی دیگر به منظور بهره‌برداری اقتصادی از منابع نفت شمال ایران، از خروج نیروهای خود پرهیز کرد.

پس از سقوط رضا شاه و تبعید او، در شهریور ۱۳۲۰، قوام که در دوره‌ی رضا شاه در اطراف لاهیجان در مزارع چای خود به صورت تبعیدی وقت می‌گذرانید بی‌درنگ به صحنه‌ی سیاست بازگشت و صدارت عظمی را حق مسلم خود می‌دانست و بالاخره هم در ۱۲ مرداد ۱۳۲۱ نخست‌وزیر شد ولی شش ماه بعد مجبور به استعفا شد. از آن پس جمعی از رجال ایرانی هم‌چون، محمد ساعد مرتضی قلی بیات، محسن صدر، ابراهیم حکیمی و... نخست‌وزیر شدند. پس از استعفای ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) از نخست‌وزیری (در دی ۱۳۲۴ / ژانویه ۱۹۴۶) احمد قوام به‌روی کار، آمد و شوروی و آمریکا از او حمایت کردند. اما انگلیس با او موافقت نداشت. شوروی هم بدون دستیابی به مطامع خود به عقب‌نشینی از شمال غربی ایران مجبور شد.

در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، احزاب آزاد شده بودند و به‌خصوص با رونق حزب توده ایران گرفتار ناآرامی‌های سیاسی بود. لذا قوام برای آن که متهم نشود که با تقویم سنی ماضیه و افکار قدیم قصد ریاست و اداره‌ی مملکت را دارد، جوانانی را نیز در اطراف خود به کار گماشت که مهم‌تر از همه دکتر علی امینی (خویشاوند نزدیکش) بود، ولی جوان‌تر از همه حسن آرسنجانی (بعدها وزیر اصلاحات ارضی) بود. وی هم‌چنین تعدادی از طرفداران دکتر مصدق (از جمله بیات داماد و خواهر زاده‌ی مصدق) و دکتر احمد متین‌دفتری (داماد دیگر مصدق) را وارد کابینه کرد.

وقتی اعتبارنامه‌ی جعفر پیشه‌وری در دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی، به دلیل دخالت مستقیم کنسول شوروی در تبریز و تحمیل پیشه‌وری بر کمیسیون انتخابات محلی رد شد، پیشه‌وری به تبریز برگشت و با تشکیل حزب دموکرات آذربایجان در آبان ۱۳۲۴ در جمع کنگره‌ای از مردم آذربایجان تشکیل جمهوری مستقل آذربایجان را اعلام کرد. در همان تاریخ، در قسمتی از منطقه‌ی کردنشین ایران نیز، حکومت کردستان آزاد یا جمهوری مهاباد تشکیل شد. پیشه‌وری، برای این‌که اعلام خودمختاری آذربایجان را منتسب به شوروی ندانند، لایحه‌ای به امضای چهل و پنج نفر از وجوه آذربایجان دائر به حمایت از خودمختاری این استان به متفقین و شاه ایران مخابره کرد؛ در مقابل، در مهر ۱۳۲۴ عده‌ای نزدیک به ششصد نفر، از اهالی آذربایجان - سندی دایر به مخالفت تجزیه آذربایجان از ایران امضا کردند که به دستور سیدضیاءالدین طباطبایی در تهران منتشر و به خارجه مخابره شد.^{۱۲}

پس از تشکیل دو جمهوری کمونیستی رادیکال آذربایجان و مهاباد، با حمایت مستقیم شوروی سابق، دولت‌های آمریکا و انگلیس از ادامه‌ی حضور نیروهای نظامی شوروی در ایران، به‌طور جدی احساس خطر کردند. در این وقت حسین علاء در آذر ۱۳۲۴ برابر نوامبر سال ۱۹۴۵ به آمریکا رفت تا در قبال اشغال شوروی سابق، از آمریکا کمک بگیرد. در نتیجه از یک سو، جیمز بایرنس، وزیر خارجه‌ی آمریکا در کنفرانس متفقین در مسکو، در دی ۱۳۲۴ برابر دسامبر ۱۹۴۵، نسبت به ادامه‌ی اشغال نظامی آذربایجان به استالین اعتراض کرد، و از سوی دیگر، دولت ایران که در تیر ۱۳۲۴ منشور سازمان ملل متحد را امضا کرده بود، در ژانویه ۱۹۴۶ درست قبل از آن که قوام به سمت نخست‌وزیری انتخاب شود، در شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه شوروی سابق شکایت

کرد.

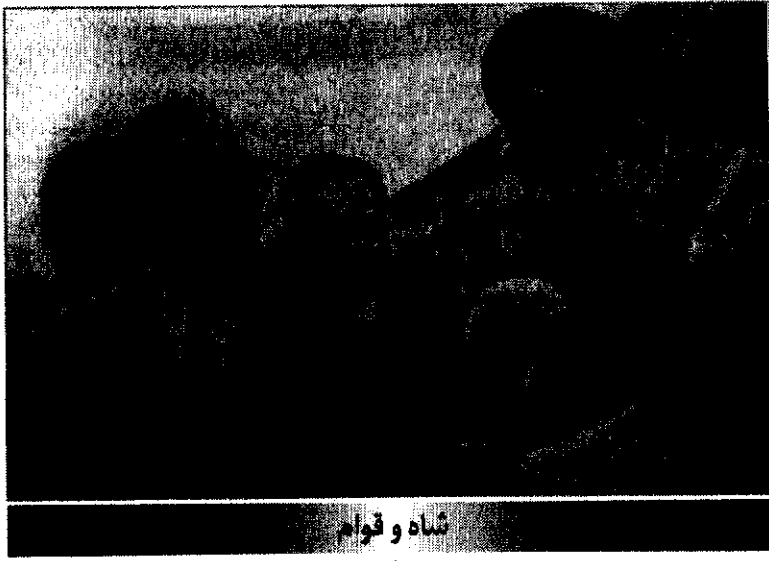
حکیمی نخست‌وزیر وقت شخصیت کارآمدی نبود و در ۱۵ دی ۱۳۲۴ به قبول کمیسیون سه‌جانبه‌ی بین‌المللی (متشکل از انگلیس، آمریکا و شوروی) برای رفع و رجوع ادعاهای شوروی تن در داده بود. اما نمایندگان مجلس (با همکاری دکتر مصدق) به او نوشتند که هیأت وزیران حق اتخاذ چنین تصمیمی که با تمامیت ارضی کشور مرتبط است ندارد. در نهایت در ۳۰ دی ۱۳۲۴، حکیمی استعفا داد و اکثریت مجلس (از جمله مصدق) به انتخاب قوام (در برابر میرزا حسین مومن الملک) به صدارت اظهار تمایل کرد. محمدرضا شاه جوان، سیدضیاءالدین طباطبایی و پیروان او در حزب اراده ملی، و نیز دولت انگلیس، با صدارت قوام مخالفت می‌کردند. ولی در عوض، اکثریت مجلس و نیز دولت آمریکا و حتا شوروی از قوام پشتیبانی می‌کردند. علت عمده‌ی اختلاف قوام با دربار، آن بود که شاه هراس داشت که مبادا قوام ایران را جمهوری کند زیرا قوام نسبت به شاه بی‌اعتنایی می‌کرد و معتقد بود که قدرت شاه باید تقلیل یابد. به همین دلیل هم، شاه - هنگامی که فهمید که اکثریت مجلس به قوام رأی اعتماد نمی‌دهند - وزیران او را به استعفا واداشت و در نتیجه کابینه‌ی قوام پس از دو سال سقوط کرد.

قوام برخلاف برادرش حسن وثوق که صددرصد طرفدار سیاست انگلیس در ایران بود و به همراهی نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ میلادی را دایر به تحت‌الحمایه قرار دادن ایران با انگلیس امضا کرده بود، به توازن و تعادل روابط ایران با دولت‌های روس و انگلیس معتقد بود و نمی‌خواست ایران، حکم تحت‌الحمایه (یا حتا منطقه‌ی تحت نفوذ) یک دولت خارجی را پیدا کند. این است که علاقه‌مند بود که دولت غربی ثالثی مثل آمریکا را وارد گود سیاست ایران کند چنان‌که دکتر میلیسپو آمریکایی را اول بار او برای اصلاح امور مالی دولت ایران استخدام کرد. هم‌چنین، قوام برای ایجاد موازنه و تعادل در نفوذ انگلیس‌ها، به آمریکایی‌ها پیشنهاد کرد که در استخراج و خرید نفت ایران مشارکت کنند. باز همین شیوه‌ی کار بود که در ۱۳۲۴ در مقام گفت‌وگو با ژوزف استالین به‌عنوان واگذاری نفت شمال ایران به شوروی، آمریکایی‌ها را با طرح خود که غافل‌گیر کردن شوروی به بهانه‌ی تصویب امتیاز به توسط مجلس با علم کامل به احساسات ضدروسی نمایندگان مجلس باشد، موافق کرد.^{۱۳}

قوام در ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ برابر فوریه ۱۹۴۶ عازم مسکو شد و در آن‌جا با ویا چسلاو مولوتوف و استالین ملاقات و مذاکره کرد. اولاً، استالین بر اخذ «امتیاز» نفت شمال تأکید داشت و قوام از «مشارکت ایران و شوروی» در نفت شمال سخن می‌گفت؛ ثانیاً، استالین بر امضای قرارداد تأکید داشت و قوام از تصوب آن از سوی مجلس سخن می‌گفت. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در باب سفر قوام به مسکو و فریب استالین و وزیر خارجه‌ی او می‌نویسد:

«قوام در مسکو... می‌گفت... در مجلس... باید قرارداد تصویب شود. شما از ایران بروید، ما کاری خواهیم کرد. استالین ملایم بود و می‌خندید. ولی مولوتوف مثل سنگ... تکان نمی‌خورد... قوام از یک تاکتیک قمار بازانه استفاده کرد... رو به یارانش کرد و گفت: برویم چمنان‌ها را ببندیم که فردا باید رفت؛ همه به راه افتادند و به هتل آمدند. نیم ساعت بعد یک پاکت رسید به امضای استالین... در ضیافت خصوصی استالین... مولوتوف جام خود را بلند کرد و به سلامتی قوام

نوشید... پشت «توپ»
 قمار» قوام، توپ‌های
 دوزن آمریکایی ایستاده
 بودند... قوام در این
 حيله‌ی شطرنجی،
 مهره‌ها را طوری قرار داد
 که حرکت یکی اجباراً و
 اضطراراً موجب حرکت
 دیگری شد و مهره‌های
 او در این‌جا امتیاز نفت
 انتخابات مجلس و
 قرارداد خروج قوای
 خارجی بودند...
 روس‌ها امتیاز
 می‌خواستند و او داد، اما



شاه و قوام

جمهوری آمریکا) در
 دوره‌ی صدارت قوام، در
 ماه اسفند ۱۳۳۴ برابر
 مارس ۱۹۴۶ پس از
 اخراج ارتش آمریکا از
 ایران، به شوروی هشدار
 داد که باید قوای نظامی
 خود را از ایران خارج
 کند. اما این هشدار
 بالضروره اولتیماتوم
 استفاده از «توپ‌های
 دوزن آمریکایی» بر ضد
 روسه شوروی نبود.

قوام در روز
 سیزدهم اسفند ۱۳۳۴

برابر دوم مارس ۱۳۴۶ که مطابق توافق قبلی متفقین، آخرین مهلت
 برای خروج نیروی نظامی متفقین بود هم‌چنان در شوروی به سر
 می‌برد، اما در تهران مردم بازار را بستند و تقاضای تخلیه‌ی ایران را
 کردند. هم‌زمان حسین علاء و سید حسن تقی‌زاده به تشویق آمریکا
 دادخواست ایران را علیه شوروی در شورای امنیت سازمان ملل پی‌گیری
 می‌کردند. در این مقطع قوام که شخصاً به شوروی رفته بود به علاء
 دستور داد که شکایت ایران را در سازمان ملل تعقیب نکند. اما علاء به
 این دستور ترتیب اثر نداد و این شکایت را، حق قانونی ایران معرفی
 کرد.^{۱۶}

قوام موافقت‌نامه‌ای با شوروی امضا کرد که به موجب آن، شوروی
 قبول کرد که تا ششم ماه مه ۱۹۴۶ ایران را تخلیه کند و در برابر، ایران،
 امتیاز نفت شمال را به یک شرکت تجاری عام با نام «شرکت ایران و
 شوروی» که ۵۱ درصد از سهام آن متعلق به روس‌ها و ۴۹ درصد متعلق
 به ایران بود، واگذار کرد. تصویب نهایی این واگذاری نفت بر عهده‌ی
 مجلس شورای ملی بود که نمایندگان آن باید بعد از خروج متفقین برای
 تشکیل دوره‌ی پانزدهم مجلس، انتخاب می‌شدند. پس از امضای این
 قرارداد، شورای امنیت سازمان ملل، پرونده‌ی شکایت ایران علیه
 شوروی را تا ششم ماه مه ۱۹۴۶ به امید خروج شوروی از ایران تا آن
 مهلت به تعویق انداخت. در عمل هم، قوای شوروی در همان مهلت
 یعنی ماه مه از ایران کاملاً خارج شدند.

قوام، با قانونی اعلام کردن فعالیت‌های حزب توده در ایران و وارد
 کردن سه نفر از اعضای حزب توده در کابینه‌ی خود، حزب توده را به
 خود امیدوار ساخت و در نتیجه نیروهای نظامی شوروی ایران را به امید
 آینده‌ای که حزب توده و طرفداران شوروی بتوانند منافع آن را تأمین
 کنند، تخلیه کرد. تا آن که در پی قیام قشقایی‌ها، قوام سه وزیر توده‌ای
 را برکنار کرد و با استفاده از احساسات مذهبی مردم و حمله به مراکز
 حزب توده که «به‌جای عکس امام‌علی (ع) عکس لنین را بر در دیوار
 مرکز خود نصب کرده بودند»، حزب توده را در مظان اتهام خود قرار داد
 و بالاخره پس از آذر ۱۳۲۵ برابر ۲۱ نوامبر ۱۹۴۶، اعلام داشت که به
 منظور نجات آذربایجان از اشغال تجزیه‌طلبان، به این منطقه سرباز
 خواهد فرستاد. در نتیجه، جمهوری خواهان دست‌نشانده‌ی آذربایجان و
 مهاباد در آذر ۱۳۲۵ برابر ۱۵۲ ماه دسامبر ۱۹۴۶، با حمله‌ی نظامی دولت

در معادله‌ی عملیات، معلوم شد که این امتیاز وقتی قانونی‌ست که
 مجلس به آن رأی بدهد و حال آن‌که مجلس نبود و اگر هم بود بر طبق
 یک ماده‌ی واحد که در ۱۱ آذر ۱۳۳۳ به پیشنهاد دکتر مصدق گذشته
 بود «هرگونه مذاکرات نفت با وجود قوای خارجی در کشور» تحریم شده
 بود...^{۱۷}

چون قوام به شوروی وعده‌ی تصویب قرارداد را در مجلس داد،
 ناگزیر باید این قرارداد در مجلسی تصویب شود که نمایندگان مردم
 آذربایجان و کردستان هم در آن مجلس به این قرارداد رأی بدهند.
 بنابراین، دولت مرکزی ایران از فرقه خواست که ترتیب انتخابات را
 بدهد. شوروی هم نمایندگان منطقه‌ی نفوذ خود (آذربایجان و
 کردستان) را برای به تصویب رسیدن قرارداد در آن مجلس لازم داشت؛
 لذا نمایندگان دولت مرکزی ایران برای انجام انتخابات به آذربایجان
 مأمور شدند مجلس هم لایحه‌ای را تصویب کرده بود که به موجب آن
 مادام که قشون خارجی در ایران است، انتخاباتی نیز انجام نخواهد
 گرفت. حکومت فرقه که از خود اختیاری نداشت به دستور شوروی
 بساط خود را برچید و بدین‌گونه آذربایجان نجات یافت.

قوام در سیاست خارجی و به استقلال رأی، استبداد و خودمحموری
 در سیاست داخلی معتقد بوده است. البته اصطلاح «سیاست و موازنه‌ی
 منفی» بیش‌تر در زمان نهضت ملی شدن نفت زبازد و متبلور شد، اما
 قبل از آن نیز در بسیاری از رجال سیاسی با کفایت ایران که بین دو
 نیروی مقتدر امپراتوری‌های روس و انگلیس از عهد فتحعلی‌شاه به بعد
 ضربه می‌خوردند، در حقیقت به همین اصل سیاسی معتقد بودند.
 چنان‌که از عصر ناصرالدین‌شاه به بعد که رجال ایران یا «روسوفیل» یا
 «آنگلوفیل» بودند، شخصیت‌های مستقل و سیاستمداران ترقی‌خواه را
 عموماً به این نوع معرفی کرده‌اند. حتا میرزا تقی خان امیرکبیر را که
 بعضی روسوفیل و متمایل به منافع روسیه‌ی تزاری در برابر منافع
 انگلیس انگاشته‌اند، نیز تابع سیاست موازنه‌ی منفی شمرده‌اند؛ چه
 سیاستمدارانی هم چون امیرکبیر و بعدها مصدق قصد داشتند با تراشیدن
 رقبایی (مخصوصاً ایالات متحده‌ی آمریکا)، از نفوذ دو ابرقدرت
 استعماری انگلیس و روسیه در ایران بکاهند.

حضور آمریکا تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد، در مقابل زورگویی
 انگلیس و روسیه، اهرم مفیدی بود. برای نمونه، هری ترومن (رییس

مرکزی سقوط کردند و قوام به این ترتیب توانست با حمایت آمریکا آذربایجان و کردستان را به رغم قدرت تهدیدکننده‌ی شوروی آزاد کند و شوروی هم، به کمک جمهوری‌های دست‌نشانده‌ی خود نیامد.

در انتخابات پانزدهمین دوره‌ی مجلس شورای ملی، توده‌ای‌ها شکست خوردند و اکثریت با طرفداران دربار و قوام بود. قوام با اطمینان خاطر از تصویب نشدن لایحه‌ی قرارداد نفت به شوروی، آن را به مجلس تسلیم کرد. به این لایحه، یکصد نماینده‌ی حاضر در جلسه (و دو نفر غایب) رأی مخالف دادند. و حتی یک نماینده نیز به این پیشنهاد رأی موافق نداد.

اتفاق و وحدت‌نظر گروه‌های سیاسی که موقتاً برای مخالفت با دادن امتیاز نفت به شوروی با یکدیگر ائتلاف کرده بودند، پس از حصول این نتیجه از میان رفت و لذا قوام، دو هفته پس از تصویب نکردن امتیاز نفت به شوروی، مجبور به استعفا شد. حالا، نقش اول را در این بازی سیاسی که به شکست شوروی رسیدن به مطامع سیاسی و اقتصادی آن و نجات آذربایجان و کردستان منجر شد، چه کسی بازی کرده است؟ به عقیده‌ی بسیاری از صاحب‌نظران، گوی این افتخار را قوام ربوده است. جیمز بیل James Bill (یک نویسنده‌ی بی‌طرف امریکایی) در این باب نوشته است:

«چهره‌ی اصلی در به‌وجود آوردن این نتیجه، نه ایران و نه آمریکا - هرچند هر دو نقش حامی مهمی ایفا کردند - بلکه «احمد قوام» سیاستمدار ۶۸ ساله‌ی ایرانی بود. وی طراح، هماهنگ‌کننده و مجری این وقایع بود.»^{۱۷}

وی اضافه می‌کند که سال‌ها این طور گمان می‌رفت که شوروی فقط به دنبال اولتیماتوم «هری ترومن»، رئیس‌جمهور آمریکا، که به شوروی اخطار کرد از ایران خارج شود و یا عواقب سختی (مثل حمله‌ی آمریکا به شوروی) را متحمل گردد، از ایران خارج شد. اما مدارک موجود ثابت می‌کند که آمریکا با وجود حمایت از استقلال ایران، ابدأ به شوروی چنین اولتیماتومی نداده است.^{۱۸}

مطلب مهم دیگر درباره‌ی نجات آذربایجان، حمایت پنهانی قوام در عهد نخست‌وزیری از مبارزه‌های مسلحانه چریکی علیه فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به همت بعضی آذربایجانی‌های ایران دوست است. رحیم زهتاب فرد، نماینده‌ی مجلس از تبریز، در خاطرات خود نوشته است که وی نزد قوام رفته و حمایت او را در مبارزات چریکی جلب کرده است و از این ممر به خرید تفنگ و فشنگ و توزیع آن تسلیحات مابین چریک‌ها و اعزام آنان به جبهه اقدام کرده است.^{۱۹}

بعد از آن نیز سرهنگ نصرالله مقبلی که در آن زمان فرمانده پادگان رشت بود و بعدها سرلشکر و استاندار آذربایجان شد، به دستور قوام با چریک‌ها در گیلان و مازندران همکاری می‌کرده است.^{۲۰}

۵- خدمات دیگر قوام

اکنون مناسب است که در این‌جا فهرست‌وار، چند مطلب دیگر از زندگی سیاسی قوام مذکور شود:

۱- پیش از به سلطنت رسیدن رضا شاه پهلوی، قوام دوبار به نخست‌وزیری رسید، اما؛ از آن‌جا که او با قرارداد ۱۹۱۹ و سیاست انگلیسی‌ها مخالف بود، عمر صدارت او دراز نپایید. سابقه‌ی این خدمات چنین بود:

اول، از خرداد ۱۳۰۰ تا بهمن ۱۳۰۰ خورشیدی؛

دوم، از خرداد ۱۳۰۱ تا بهمن ۱۳۰۱ خورشیدی.

در مورد نخست‌وزیری نخستین او، شهاب‌الدوله ملک‌آرا نوشته است که پس از سه ماه صدارت سیدضیاءالدین طباطبایی، احمدشاه مرا احضار کرد و گفت: «قوام‌السلطنه به دستور نخست‌وزیر سابق در عشرت‌آباد زندانی‌ست. اراده‌ی ما بر این تعلق گرفت که او نخست‌وزیر شود. فقط یک تعهد از او می‌خواهم که به هیچ وجه تسلیم سیاست انگلیس نشود. فوراً نزد قوام به عشرت‌آباد بروید. اگر با این پیشنهاد، موافقت کرد، او را با خود به فرح‌آباد بیاورید. تا فرمان صدارت او صادر شود.» قوام این پیشنهاد را با آن شرط پذیرفت و بلافاصله حکم نخست‌وزیری او صادر شد. در آن وقت، قوام‌السلطنه به‌عنوان نخست‌وزیری بعد از کودتا این بیانیه را منتشر کرد:

«در موقعی که وطن عزیز ما با مشکلات بی‌شمار تصادف نموده، از طرفی ضرورت مقاومت با مشکلات و از طرف دیگر لزوم ایجاد اصلاحات... قبول حس مسوولیت... تجربه‌ی ایام گذشته سرمشق عبرت است. امیدوارم خطاهای گذشته ترمیم یافته و مقام ایرانیّت و استقلال مملکت محفوظ بماند...»

عبارت اخیر بیانیه‌ی قوام، ناظر به حفظ بی‌طرفی ایران و استقلال آن (مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و...) است.

در مورد نخست‌وزیری دوم قوام نیز، که از خرداد تا بهمن ۱۳۰۱ خورشیدی بیشتر طول نکشید، او با درایت و قدرت مدیریت جنبه‌ی حفظ مقام ایرانی و استقلال ایرانی را مد نظر داشت و در این هر دو کابینه‌ی او، سردار سپه (رضاشاه پهلوی بعدی)، وزیر جنگ بود.

در حالی که نخستین صدارت قوام بعد از کودتا، در خرداد ۱۳۰۰ او را از تخت زندان به میز صدارت کشانید، دومین فرمان صدارت او در خرداد ۱۳۰۱، پس از استعفای مشیرالدوله که بر اثر اختلاف با سردار سپه از کار کناره‌گیری کرده بود، با تلگرام احمد شاه از پاریس به تهران مخابره شد. احمد شاه در این تلگرام نوشته است:

«جناب اشرف قوام‌السلطنه مسرور هستم که بار دیگر موقع خدمتگزاری شما رسیده و نظر به اعتمادی که به شما داشته و داریم، شما را به ریاست وزرا منصوب می‌داریم که هر چه زودتر کابینه را تشکیل نمایید.»

۲- آن‌چه مسلم است محمدرضا شاه پهلوی از جاه‌طلبی‌های قوام بسیار بیمناک بود و حتماً می‌ترسید که قوام با او همان معاملاتی را بکند که پدرش رضا خان با احمدشاه کرده بود، یعنی ایران را جمهوری کند و خودش رئیس‌جمهور شود. این است که شاه با والاس موری (سفیر آمریکا در ایران) صریحاً از این خطر که روس‌ها ممکن است «مقام بالاتری از نخست‌وزیری» (مثلاً ریاست جمهوری؟) به قوام پیشنهاد کنند، سخن گفته است.^{۲۱}

به همین دلیل هم، به محض این‌که شاه از نجات آذربایجان مطمئن شد، مخالفت خود را با قوام علنی کرد.

مهم‌ترین قمار سیاسی قوام که از آن برنده بیرون آمد، رو به رو شدن او با استالین و وزیر خارجه‌ی او در مسکو و نجات آذربایجان است. در عین حال، در اطراف او، شایعاتی نیز وجود دارد که وی، از گروه‌ها و احزاب سیاسی، با خدعه و تیرنگ استفاده می‌کرد و جز ادامه‌ی ریاست خود، هدف دیگری در سیاست نداشت. از بین همه‌ی معایب او دو چیز در این‌جا قابل بررسی‌ست: یکی مربوط به تجزیه‌ی خراسان در شرایط کودتای ۱۲۹۹ است و دیگری مربوط به سوءاستفاده‌های مالی.

۳- شایعه‌ی مربوط به فکر تجزیه‌ی خراسان از ایران در شرایط کودتای ۱۳۹۹ بدین شرح است: که وقتی سیدضیاء به حکام و استانداران کشور، تلگراف کرد که حکومت کودتا را به مردم منطقه‌ی خود اعلام کنند دکتر محمد مصدق در فارس و احمد قوام در خراسان از نشر این خبر استنکاف کردند. مصدق به بختیار فرار کرد و استان فارس را به نماینده‌ی خود واگذار کرد تا دولت از طریق تلگرافخانه، هر بیانه‌ای که می‌خواهد به مردم برساند ولی او را از دخالت در این کار معاف بشناسد. در صورتی که قوام در مشهد، بنا به گزارش مع‌الواسطه‌ی دکتر مصطفی الموتی، «در جلسه‌ای که رییس‌التجار هم حضور داشت، گفته بود: خراسان دو برابر خاک بلژیک است. چرا ما اعلام استقلال نکنیم و خراسان را از ایران جدا نسازیم؟»

این شایعه از دیدگاه کسانی که با زندگی و روحیه‌ی قوام آشنا باشند، چندان بعید به نظر نمی‌رسد.

۴- در اطراف قوام‌السلطنه از لحاظ مالی نیز اتهاماتی وجود دارد که بیشتر مربوط به آن می‌شود که با گشاده دستی از خزانه‌ی دولت و بیت‌المال عمومی، برای اسکلت افراد موثر جامعه و خریدن همراهی و همراهی آنان سوءاستفاده می‌کرده است. از جمله:

الف - دکتر احمد هومن برای من نقل کرد که مرحوم عادل خلعتبری (رییس «انجمن دانشوران ایران»)، به عنوان نماینده‌ی سندیکای روزنامه‌نگاران نزد قوام آمده بود و تقاضای کمک مالی داشت. قوام شفاهی به دکتر هومن دستور داد که فلان مبلغ به ایشان بدهید. دکتر هومن که حقوقدان بود و در کارهای دولتی و اداری، به شیوه‌ی قانونی عمل می‌کرد، به مرحوم عادل خلعتبری می‌گوید: اولاً، اگر سندیکای شما در اداره‌ی مربوطه ثبت شده است و شخصیت قانونی پیدا کرده است، رونوشت مصدق آن را بیاورید و ثانیاً، اگر شما به نمایندگی سندیکای نویسندگان و روزنامه‌نگاران باید این وجه را تحویل بگیرید، از سندیکا وکالتنامه‌ی رسمی بیاورید. البته هیچ کدام برای تقاضاکننده‌ی این اعانه، مقدور نبوده است. اما، قوام تأکید کرده است که باید دستور او اجرا شود و پولی به تقاضاکننده داده شود.

ب - در مقاله‌ی مرحوم عبدالرحمن فرامرزی سردبیر اسبق کیهان با عنوان «من و بهار» چاپ لندن، از همین مقوله چنین سخن می‌رود:

«ملک‌الشعراء... را دولت وثوق‌الدوله و سخاوت قوام‌السلطنه از خزانه‌ی دولت به آن طرف کشیده بود... قوام‌السلطنه آدمی قوی و بلندنظر و با تدبیر و مقاوم بود. ولی... اتهام به سوءاستفاده‌هایش او را ناچار ساخته بود... تکیه به مرتجعین کند... اما آقای ملک هر کاری می‌کرد به حساب خودش می‌کرد.»^{۲۲}

ج - دکتر مصطفی الموتی از قول حکیم‌الملک نوشته‌اند:

«حکیم‌الملک می‌گفت در کابینه‌ای که من و قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله وزیر بودیم، گزارشی از دزدی‌های بزرگ معتمدالسلطنه پدر آن‌ها رسید که او را عزل کردم و این اقدام موجب سردی روابط من و دو فرزند او که وزیر کابینه بودند، شد.»^{۲۳}

همین مضمون را مرحوم دکتر قاسم غنی هم در یادداشت‌های خود ضمن شرح حال معتمدالسلطنه (پدر احمد قوام و حسن وثوق) به عبارت دیگری تأیید کرده است. آن‌جا که می‌نویسد معتمدالسلطنه در زمان صدارت وثوق به حکومت قزوین منصوب شده بود و با

کبرسن، دست از دنیا برنداشته بود...

اما در قبال این اتهامات، ابوالحسن ابتهاج شهادت می‌دهد که قوام وقتی برای خودش به صفت شخصی دویست هزار تومان از بانک ملی تقاضای وام کرد، از این‌که ابتهاج به او گفت: قواعد بانک لازم می‌دانست که شخص ثالثی وام او را تضمین کند، در شگفت شد و بعد نوکر خود، بعد دکتر آشتیانی، وثوق‌الدوله و بعد دکتر علی امینی را به عنوان ضامن پیشنهاد کرد. چون ابتهاج هیچ‌یک از آن‌ها را نپذیرفت و گفت ضامن شما باید تاجر معتبری باشد، قوام این خفت را نپذیرفت و از وام صرف‌نظر کرد و نسبت به ابتهاج هم بی‌احترامی یا انتقام‌جویی نکرد.^{۲۴}

۵- اتهام دیگری که به قوام می‌زنند، کینه‌توزی اوست. از جمله این‌که:

الف - مخالفان قوام، او را در قتل کلنل محمدتقی خان پسیان متهم می‌دانند.

ب - قوام پس از مراجعت از مسکو در فروردین ۱۳۲۵ برابر ۲۵ مارس ۱۹۴۶، سید ضیاء‌الدین طباطبایی را به حبس انداخت. دشمنان قوام می‌گویند قوام این کار را برای کینه‌جویی شخصی کرد؛ اما به گفته‌ی بعضی از علاقه‌مندان سیدضیاء، «این بازداشت» به تقاضای شخص استالین بوده است. ۲۵ مه‌تر آن‌که دکتر محمدرضا جلالی نائینی به من فرمود که قوام در انجام این کار، نظرش آن بود که استالین بداند قدرت در ایران در دست اوست که نخست‌وزیر قانونی مملکت است و بنابراین استالین باید به وعده‌ی او اعتماد کند و با او کنار بیاید.

۶- مهم‌ترین دوره‌ی خدمتگزاری قوام به ایران، بعد از شهریور ۱۳۲۰ و موضوع نجات آذربایجان (۱۳۲۵) است بیش از آن، قوام در ۱۲ مرداد ۱۳۲۱ نخست‌وزیر شده بود، ولی پس از شش ماه به استعفا مجبور شد که شرح آن بدین ترتیب است:

در ۱۷ آذر ۱۳۲۱، بر اثر کمبود نان و مشکلات اقتصادی و اجتماعی که از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین سرچشمه می‌گرفته در برابر مجلس تظاهراتی به عمل آمد که به اشغال مجلس انجامید و عاقبت به حمله به خانه‌ی نخست‌وزیر وقت (قوام) در خیابان کاخ که حالا نام آن به فلسطین تبدیل شده است، کشید. قوام، سپهبد امیر احمدی را به فرمانداری نظامی تهران منصوب کرد و تمام مطبوعات را توقیف کرد و ۱۵۶ نفر از فعالان سیاسی را نیز به زندان انداخت و این تظاهرات را که شاید از دربار رهبری می‌شد، به شدت سرکوب کرد. در این باره محسن صدر در خاطرات خود که توسط دکتر سیف‌الله وحیدنیا (مدیر مجله‌ی وحید و بزرگ خاندان وحید دستگردی) قبل از انقلاب در مجله‌ی خاطرات منتشر شده است، می‌نویسد:

«جمعیت شش نفر از نمایندگان از جمله مرا مأمور کردند که برویم نزد شاه و رفع غائله را از شاه بخواهیم. این وضع ظاهر و معلوم نبود این ده هزار نفر تظاهرکننده چه‌گونه جمع شده‌اند. دو احتمال بیشتر نبود. یکی این‌که از طرف شاه بود برای این‌که قوام را مستأصل کرده استعفا کند... یا این‌که از طرف قوام تحریک شده برای مرعوب کردن مجلس... احتمال دوم قوی‌تر بود.»^{۲۶}

هم‌چنین ابوالفضل آل بویه طی مقاله‌ای در مجله‌ی وحید با عنوان «در زندان قوام‌السلطنه» که خود او یکی از این زندانیان بوده

«مخالفین قوام... به مجلس هجوم آوردند... جلو مجلس تیراندازی شد... عبدالقدیر آزاد... عقیده داشت اگر تأخیر کنید انگلیسی‌ها نخواهند گذارد قوام را به دار بزنند... قوام کاری نداشت که کی در واقعه‌ی ۱۷ آذر مقصر است. مخالفین خود از جمله مسعودی‌ها را توقیف کرده بود...»^{۲۷} هرچه باشد، این تظاهرات تأثیر منفی خود را کرد و قوام به‌رغم میل باطنی، سرانجام مجبور به استعفا شد. آن‌چه مسلم است، اختلاف بین دربار و قوام در واقعه‌ی ۱۷ آذر ۱۳۳۱ موثر بوده به همین جهت است که قوام تا مدت سه سال، دستش از صدرات کوتاه بود، تا آن‌که برای مذاکره با شوروی در بهمن ۱۳۳۴ دوباره، بر حسب تمایل مجلس - لذا بر رغم میل دربار، به صدرات رسید تا مشکل «جمهوری آذربایجان» و «جمهوری مهاباد» را که با سلطه‌ی شوروی در شمال و غرب ایران آمده بود، حل کند.

۷- موضوع نجات آذربایجان مهم‌ترین خدمت قوام به ایران است. هیچ مورخ بی‌طرف و بی‌غرض نمی‌توان انکار کند که تشکیل دو جمهوری خودمختار آذربایجان و مهاباد در ایران، نقشه‌ی شوروی برای تجزیه‌ی ایران و افزودن این دو استان ایرانی به اتحاد جماهیر شوروی بود. از سوی دیگر، مسلم است که شوروی، دلش به حال مردم آذربایجان و کردستان و حقوق قومی یا ملی ایشان نسوخته بود. بلکه علاقه‌اش به بهره‌برداری از منابع زیرزمینی (نفت) این مناطق، موجب وابسته کردن فرقه به شوروی شده بود.

در این اوضاع و احوال، قوام با ۵۳ نفر رأی موافق (در برابر ۵ نفر رأی مخالف) به تشکیل کابینه توفیق یافت و سه هفته بعد به مسکو سفر کرد و با یک بازی سیاسی، قرارداد واگذاری نفت شمال ایران را به شوروی در مسکو امضا کرد. در برابر شوروی تعهد کرد که استان‌های آذربایجان و کردستان را جزو لاینفک ایران شناسایی کند و ارتش خود را از ایران بیرون ببرد. لذا قوام پس از مراجعت از مسکو، در تهران پیش‌نویس قرارداد نفت شمال را با سفیر شوروی در تهران (سادچیکف) امضا کرد که به موجب آن به صورت انحصاری حق اکتشاف و استخراج نفت در این مناطق به مدت پنجاه سال (با حق تمدید) به یک شرکت تجاری که ۵۱ درصد سهام، آن متعلق به شوروی بود، واگذار شد. اما از آن‌جا که این قرارداد بدون تصویب مجلس و رأساً از سوی نخست‌وزیر ایران قانونی نبود، قوام با علم به این مسأله، برای اغوای حریف، در کابینه‌ی ائتلافی خود، سه نفر از اعضای حزب توده را وادار کرد این دعوت، برای اثبات حسن نیت قوام در تحویل دادن نفت ایران به شوروی بود.

اسناد بازمانده در آمریکا، انگلیس، شوروی و ایران ثابت می‌کند که به قول یک نویسنده‌ی دانشگاهی بی‌غرض انگلیسی، «شوروی در واقع قربانی یکی از بزرگترین حقه‌بازی‌ها در تاریخ ایران شد»^{۲۸} و البته این کلاه سیاسی را قوام بر سر استالین گذاشت. اما مورخان ایرانی مطمئن نیستند که قوام در اصل، قصد داشته است که با این حيله‌ی سیاسی، سر شوروی کلاه بگذارد.

۸- قوام پس از کارشکنی‌های جبهه‌ی متحد دربار، در آذر ۱۳۳۶ مجبور به استعفا شد و به‌عنوان معالجه به اروپا رفت. در این اوان خدمت قوام، نوشتن نامه‌ی سرگشاده‌ی مورخ ۲۶ آسفند ۱۳۳۸ خطاب به محمدرضا شاه در دفاع از قانون اساسی و حقوق بشر یعنی مخالفت با لایحه‌ی دادن حق تعطیل قوه‌ی مقننه به شاه است که ما آن را به

تفصیل در کتاب **کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی بررسی و تجزیه و تحلیل کرده‌ایم**.^{۲۹}
۹- بدترین گام سیاسی قوام، صدور اخطاریه‌ی شدیدالحن او در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که منجر به قیام ۳۰ تیر و فریاد «مرگ بر قوام السلطنه» و «یا مرگ یا مصدق» شد.

به‌همین دلیل پس از قیام ۳۰ تیر، فراکسیون جبهه‌ی ملی در مجلس شورای ملی در ۱۲ مرداد ۱۳۳۱ طرحی را به تصویب مجلس رسانید که به موجب آن اموال و دارایی قوام از ملکیت او خارج می‌شد و به اصطلاح مصادره می‌شد؛ اما به فاصله‌ی دو سال، قانون لغو شد و قانون دیگری (مصوب ۲۹ خرداد ۱۳۳۳) دایر بر لزوم بازگشت اموال قوام به او به تصویب مجلس رسید.^{۳۰}

۶- نتیجه

احمد قوام یکی از سیاستمداران برتر عصر پهلوی‌ها بود. بعضی می‌گویند اگر او در ۳۰ تیر بر سر کار آمده بود، شاید بحران اختلافات ایران و انگلیس را به نوعی متعادل‌تر حل می‌کرد و بی‌تردید راهکار اندیشیده‌ی او، بر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قرارداد کنسرسیوم در دولت فضل‌الله زاهدی رجحان داشت. اما این نیز از اگرهای تاریخ است. چرا که قوام، محمدرضا شاه را سنجیده بود و بعید نبود که ایران به دست او جمهوری شود. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- سیف‌پور فاطمی، نصرالله آینه‌ی عبرت، لندن، جبهه، ج ۱، ص ۱۶۹.
- ۲- بامداد، مهدی، رجال ایوان، انتشارات زواری، ج ۱، ص ۲۸.
- ۳- غنی، دکتر قاسم، یادداشت‌ها، چاپ سیروس غنی، لندن.
- ۴- الهی، دکتر صدرالدین، مصاحبه با استاد پرویز خائوری، فصلنامه ایران شناسی، چاپ امریکا.
- ۵- توضیح باید داد که در آن عهد، سمت «غلام‌بچه» یا «پیشخدمت» در خلوت شاه حایز اهمیت بوده است و به قول حسین سعادت نوری، وزرا و رجال پیشکش می‌دادند تا فرزندان‌شان پیشخدمت شوند. (حسین سعادت نوری، رجال دوره‌ی 6- Ironside, Edmond, High Road to Command, 1920, London, 1972, PP.177-178
- قاجار، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۴۶، ص ۲۱۹.
- ۷- مصدق، محمد، خاطرات و تأملات، چاپ ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- ۸- ابوالحسن ابتهاج می‌گوید که به‌خلاف معروف او به‌دستور انگلیسی‌ها با میلیسیو مخالفت نکرد بلکه انگلیسی‌ها هم پشتیبان میلیسیو بودند (ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات، چاپ علیرضا عروضی، لندن، ج ۱، ص ۱۲۰).
- ۹- ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات، چاپ لندن، ج ۱، ص ۹۰.
- ۱۰- زهتاب فرد، رحیم، **افسانه‌ی مصدق**، تهران، نشر علم، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۱۳.
- ۱۱- سمیعی، احمد، سی و هفت سال، تهران، شباویز، ۱۳۶۵، صص ۴۹-۴۸.
- ۱۲- زهتاب فرد، رحیم، **خاطرات دو خاطرات**، تهران، ویستار، ۱۳۷۳، ص ۱۸۱.
- ۱۳- بعضی گفته‌اند که قوام به کسانی که او را از ملاقات با استالین برحذر داشته‌اند، قول داده است که به ایران خیانت نمی‌کند و قرآن مهر کرده است که به این قول وفادار باشد.
- ۱۴- یاستانی پاریزی، دکتر محمدابراهیم، **حماسه‌ی کویر**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، صص ۶۱۶-۶۱۵.
- ۱۵- زهتاب فرد، **خاطرات در خاطرات**، ص ۲۲۰.
- ۱۶- همو، ص ۲۳۶.
- ۱۷- بیل، جمیز، عقاب و شیر، ترجمه‌ی مهوش غلامی، کوبه، ۱۳۷۱، ص ۶۴.

پیچ و تاب صد رسن دادی به او
 این چنین رقصان و رنگین کردی اش
 پُرشکن انبوه و سنگین کردی اش
 چون ز زیر برقعام تازی تند
 بند بند شیخ آتش می زند
 باز هم گیسوی بوی می گرفت
 موی مست و شنه مست از این شگفت
 آه این حال پریشانی ز چیست؟
 نمه‌های خوب پنهانی ز چیست؟
 گوش کن در آسمان تازی شکست
 تار تار پیکرم از هم گسست
 گوش کن قلبم چو باران می زند
 پَر تپش بر چشمه ساران می زند
 روح باران در صدایم ریخته
 آب بسا آوای من آویخته
 ای که از من می‌دمی پَر شعر و شور
 می‌بری با خود مرا بالا و دور
 من بلور و بادها را می‌نهم
 می‌شکافم خویش را و می‌رهم
 اشک‌هایم خنده گشت و خنده اشک
 این منم کبرویان آرید رشک
 بعد از این با خویش پیمان می‌کنم
 این شب پَر شور پنهان می‌کنم
 می‌پرد از تن، من بی‌تاب من
 آن من اسپن‌نوار تاب من
 ای که عشق از عاشقیت آموختم
 سوختم تا خاطرانت سوختم
 پس بزن خاکسترم آتش بین
 سرخ سرخم بوته‌هایم را بچین
 نمه‌هایم غنچه کرده باز شد
 غنچه‌ها گل کرده و آواز شد
 ای که نیمه پیکرم از نای توست
 نیمه دیگر پایمال پای توست
 چون که می‌پرداختیم از آب و گل
 پس چگونه ره نمودی‌ام به دل
 هیچ می‌دانی خراب از آن دلم
 شد فراموشم که از آب و گل
 ای تن دریاوسی باران زده
 از ملامت خسته و طوفان زده
 جرمت از ما و من و او نیست آه
 داغ سقرین خورده‌یسی از دیرگاه

استادی بزرگوار، این مثنوی را از
 این شاعری هنرمند به ماهنامه
 فرستاده‌اند. چون این شماره،
 ویژه‌ی زنان است، آن را خارج از
 نوبت چاپ می‌کنیم.
 ای دو گیسوی رهای مست مست
 وحشی و پرفتنه و خنجر به دست
 بار تو سنگین و من بس ناتوان
 لاجرم خونت بریزم این زمان
 کاش سنگینی فقط از موی بود
 از سر و روی و لب و ابروی بود
 روزگاریست سنگین از تنم
 دست و پایی از بن جان می‌زنم
 می‌رهم که گاه خوش خوش از تنم
 با خدا مستانه جامی می‌زنم
 گویی آن‌جا نیز خامش جام نیست
 طشت او هم هم‌چو من بر بام نیست
 حال خوش می‌خواهم ای سون‌دلان
 آتشی و حافطی آب روان
 نم نم اشکی و با خود گفت‌وگو
 لحظه‌ی در قمر جانم چیست و چو
 باز می‌جوشد مرا شور غزل
 کندوام نحل‌ام بنوشام عسل
 دره‌دره چون غزل می‌نوشدم
 بیت بیت از مثنوی می‌پوشدم
 بس که مست و لایالی می‌روم
 فاعلاتن فاعلاتن می‌شوم
 باز هم جوش ترانه در من است
 فاعلاتن فاعلاتن در تن است
 گر بر آرم از میان جان خروش
 باشد آید بحر بخشایش به جوش
 چنگ مشکن پیر چنگی ساز کن
 توبه کم کن نغمه‌ی آغاز کن
 باز هم بوی بهاران می‌رسد
 بوی گندم بوی باران می‌رسد
 باز هم دیوانه گشتم این بهار
 می‌بیار و می‌بیار و می‌بیار
 تی غلط گفتم تو را گیسوی مست
 وحشی و پرفتنه و خنجر به دست
 دوستت دارم بی‌افشان آیشار
 شاه‌ام خوش بسترش آرام دار
 ای که این چین و شکن دادی به او

- ۱۸- همو، ص ۶۴
- ۱۹- زهتاب فرد، رحیم همانجا، صص ۲۱۷-۲۱۵
- ۲۰- همو، صص ۲۲۲-۲۲۱
- ۲۱- اسناد وزارت خارجه‌ی امریکه، سالنامه‌ی دنیا، دوره‌ی بیست و نهم، ص ۳۵۹
- ۲۲- فصلنامه‌ی ایران، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۹
- ۲۳- المونی، ایران در عصر پهلوی، ج ۴، لندن ۱۳۶۸، ص ۲۸۳
- ۲۴- ابتهاج ابوالحسن، خاطرات، ج ۱، ص ۱۰۰
- ۲۵- زهتاب فرد همانجا، ص ۲۴۳
- ۲۶- صدر، محسن، خاطرات صدرااشراف، انتشارات وحید
- ۲۷- آل بویه، ابوالفضل، «در زندان قوام السلطنه»، خاطرات و اسناد (تنظیم س، وحیدنیا)، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، ص ۶۴
- ۲۸- اوری، ایران مدرن، ص ۳۹۴
- ۲۹- امین، سیدحسن، کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی، صص ۱۳۶-۱۱۶
- ۳۰- صورت جلسات مجلس شورای ملی (هم‌چنین متن قانون در روزنامه‌های رسمی کشور) سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ (چاپخانه‌ی مجلس)، نیز بامداد همانجا، ج ۱، ص ۹۹

منابع

- ۱- المونی، مصطفی (دکتر)، ایران در عصر پهلوی، لندن، چاپ پکا، ۱۳۶۹-۱۳۶۰
- ۲- امین، سیدحسن، کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی، تهران، دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۳
- ۳- باستانی پاریزی، ابراهیم، حماسه‌ی گوهر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶
- ۴- یامداد، مهدی، رجال، تهران، زوار
- ۵- بیل، جیمز، عقاب و شیر، ترجمه‌ی مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱
- ۶- زهتاب فرد، رحیم، خاطرات در خاطرات، تهران، ویستار، ۱۳۷۳
- ۷- زهتاب فرد، رحیم، افسانه‌ی مصدق به تهران، نشر علم، ۱۳۷۶
- ۸- سمیعی، احمد سی و هفت سال، تهران، شباویز، ۱۳۶۵
- ۹- سیف‌پور فاطمی، نصرالله (دکتر)، آینه‌ی عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران، به کوشش احمد انواری، لندن، جبهه، ۱۳۶۶
- ۱۰- صدر، محسن، خاطرات صدرااشراف، تهران، انتشارات وحید
- ۱۱- عاقلی، باقر، قوام السلطنه، در دوران قاجاریه تا پهلوی، تهران انتشارات جاویدان، ۱۳۷۶
- ۱۱- غنی، قاسم (دکتر)، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، تهران، زوار
- ۱۲- مصدق، محمد، خاطرات و تألمات، چاپ ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸
- ۱۳- مهدی‌نیا، جعفر، زندگی سیاسی قوام السلطنه، تهران پاسارگاد، ۱۳۶۵
- ۱۴- فصلنامه‌های ایران، ایران‌شناسی، ماهنامه‌ی حافظ، وحید، سالنامه‌ی دنیا